



وقتی همه چیز خراب شده خانم دات فایر از راه می رسد مستخدم چند منظوره

ریحانه عارف نژاد

خبرنگار

من از آن آدم هایی هستم که همیشه در رقابت فیلم و کتاب، طرف کتاب ها را می گیرم، حتی اگر فیلمی اقباسی دیده باشم، دوست دارم کتابش را هم بخوانم. درباره خانم دات فایر هم همینطور بود. اول فیلمش را دیده بودم. همان که هزاران بار از شبکه های مختلف پخش شده و تقریباً محال است که آن را ندیده باشید. البته اگر اینطور نباشد، خوش به حالان! خانم دات فایر یک داستان خوب، انتظاراتن را می کشد. اما به شرطی که سراغ کتابش بروید!



جریان از این قرار است که خانم و آقای هیلارد بعد از سال ها زندگی مشترک و داشتن سه فرزند، می خواهند طلاق بگیرند. قطعاً گرفتن این تصمیم، کار راحتی نیست و کنار آمدن با آن برای بچه هایشان هم بسیار دشوار است؛ خصوصاً که میراندا - مادر بچه ها - اجازه نمی دهد که آنها از این به بعد وقت زیادی را با پدرشان بگذرانند. پدری که آنها را عمیقاً دوست دارد و بچه ها هم از بودن با او لذت می برند.

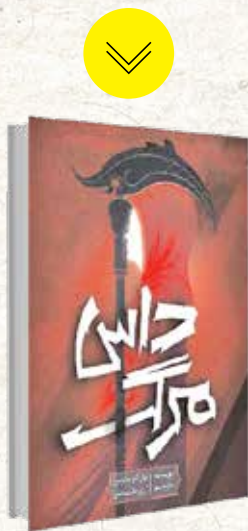
به هر حال، هیچ امیدی برای بهتر شدن روابط بین میراندا و دانیل وجود ندارد. جدایی اتفاق می افتد و کاری هم نمی شود کرد. میراندا که حالا سرپرست خانواده شده و سرکار می رود، نیاز به یک کمک در خانه دارد. کسی که در نبود او حواسش به بچه ها باشد، غذا درست کند و خانه را مرتب نگه دارد. میراندا با چندین نفر صحبت می کند و سرانجام خانم دات فایر استخدام می شود. کسی که بی اندازه برای این کار مناسب است. او خوب بچه ها را می فهمد. در خانه داری نمره اش بیست است و دستپختش هم حرف ندارد! خانم دات فایر، دقیقاً همان کسی است که این خانواده به او نیاز داشته اند؛ باسلیقه، ترفر و کاربلد. اما... همچنان جای خالی پدر در خانه احساس می شود. لیدی، کریستوفر و ناتالی بهانه

می گیرند و دلتنگ او هستند؛ یعنی پدر بدون بچه هایش چه کار می کند و چطوری می تواند دوری آنها را تاب بیاورد؟ شاید خانم دات فایر راه حل این مشکل باشد. شاید او...
آن فاین، نویسنده معروف آمریکایی است که برای کودکان و نوجوانان می نویسد. درباره او نوشت: «این نویسنده می تواند شما را بخنداند و به گریه بپندازد. او گنجینه باارزشی است که نباید فقط مال کودکان باشد!» خانم دات فایر مثل بقیه آثار این نویسنده، داستان پرکشش و شخصیت پردازی خوبی دارد. فرقی نمی کند فیلم سینمایی خانم دات فایر را دیده اید یا نه، از همنشینی با این پیرزن لذت خواهید برد. او می تواند شما را سرگرم کند و زنگ تفریح خوبی بین شلوغی های روزمره باشد. این کتاب که تفاوت های بزرگی با اقتباس سینمایی اش دارد، نامزد جایزه بهترین داستان نوجوان از آبرور شد و به فروش زیادی هم دست پیدا کرد.

شخصیت پردازی خوبی دارد



رابین ویلیامز در نقش خانم دات فایر



وحشت آرامش بخش کتابی برای زندگی و برای مرگ

زینب قائم پناهی
دهم انسانی

او بگوید. این داستان روایتگر زندگی دو نفر از کسانی است که در این آرمان شهر زندگی می کنند. سبتر او روشن که تا قبل از هفده سالگی شان حتی اسم هم را ننشیده بودند. آنها ناگهان و به طور کاملاً غیرمنتظره به عنوان کارآموز یک داس انتخاب می شوند و زندگی شان برای همیشه طوری تغییر می کند که حتی عقل رؤیاها و کابوس های شبانه شان هم به آن نمی رسد.

مهم ترین مسأله در این کتاب، بحث توصیف و شخصیت پردازی است. مادر این داستان با اتفاقات، مکان ها و به کل با یک دنیای جدید مواجه هستیم. دنیایی که انگار همه چیزش برای خواننده تازه و ناشناخته بود. پس توصیف های صحنه برای انتقال مفهوم باید سنگ تمام می گذاشتند که در این مورد باید بگویم که دقیقاً به همین شکل بودند. ما می توانستیم مکان هایی مانند مراکز احیا یا مکان تشکیل جلسه داس ها را به راحتی تصور کنیم و در آخر کتاب طوری بودیم که انگار یک هفته به سفر تفریحی در داس شهر رفته و مثل کف دست آنجا را می شناختیم.

درباره شخصیت پردازی و بحث توصیف شخصیت ها باید بگویم من با تک تک شخصیت ها زندگی کردم. من باروئن دامیش بارها برای زندگی جنگیدم و با سبتر ترانو ابارها خودم را با تغییرات وفق دادم یا حتی با داس فارادی از مسئولیت داس بودن بیزار شدم. من جای تمام شخصیت ها از داس گذاردم متنفر بودم و داس کوری را تحسین می کردم. شخصیت پردازی در این کتاب به حدی دقیق بود که حتی حالا که زمان زیادی از خواندن آن کتاب می گذرد؛ هنوز تک تک ویژگی های شخصیت ها را به یاد دارم. نکته قابل توجه در این مورد این است که با اینکه تعداد شخصیت های کتاب تا حدودی زیاد بودند اما نویسنده هیچ کدام را فدای دیگری نکرده بود؛ بلکه تمام آنها با دقت ریزبینانه ای توصیف شده و خواننده به نسبت نقش هر کدام در داستان با او همزاد پنداری می کرد. در نهایت باید بگویم؛ داس مرگ می تواند کمی دیدگاهتان را به زندگی روزمره عوض کند و برای همین خواندنش خالی از لطف نیست و به شدت توصیه می شود. پس اگر می خواهید به دل پژواک و تندر و آوا سفر کنید؛ همین حالا به سراغ خواندن داس مرگ بروید.

همیشه در پس ذهن ما، موضوعی به نام آینده وجود دارد که خوراک فکر کردن است. آینده ناشناخته ترین مفهومی است که بیشتر اوقات با آن سروکار داریم. ما هر روز برای آینده تلاش می کنیم تا به بهترین شکل آن را رقم بزنیم؛ بعضی از ما از آینده وحشت داریم و بعضی دیگری بی صبرانه منتظر فرارسیدنش هستیم. آینده آنقدر در نظر دور و ناشناخته می آید که بدون اینکه بدانیم؛ هر ثانیه، برای رسیدنش مقدمه چینی می کنیم. این مفهوم به نسبت باشکوه برای نویسنده ها و کارگردان ها هم بهانه ای شده تا درباره آن رؤیا پردازی کنند. هر کدام از ما می توانیم اسم حداقل سه کتاب یا فیلم را بیاوریم که به این مضمون نوشته یا ساخته شده اند اما کتاب «داس مرگ» که اولین جلد از سه گانه ای اثر «نیل شوسترم» است؛ از زاویه ای دیگر به این موضوع پرداخته است. ماجرای داس مرگ، با یک ضربه شروع می شود. قرار است دنیا برای انسان ها هیچ نقطه پایانی نداشته باشد و رؤیای دست نیافتنی آنها را تبدیل به واقعیت کند. در این دنیای جدید اگر از بالای ساختمان بیست طبقه ای به پایین پرت شوید یا دوستان به اشتباهی با تفنگی شما را بکشد؛ شما را به سرعت، به نزدیک ترین مرکز احیا منتقل می کنند تا به زندگی برگردانده شوید و وقتی کارشان تمام شد؛ مرخص خواهید شد. انگار که پس از یک آنفلوآنزای آزار دهنده به خانه بازگشته باشید؛ حتی کوهلر سن هم حریف شما نمی شود؛ اگر روزی از خواب بیدار شدید و احساس کردید که دلتان شور جوانی می خواهد می توانید به سادگی ورق را برگردانده و به سن بیست و پنج سالگی برگردید. آنقدر عادی که انگار دارید از یک فروشگاه اینترنتی شیرکاکائو سفارش می دهید.

اما شاید برایتان سؤال شده باشد که زمین با این همه جمعیت چطور منفرج نمی شود؟ خب داس ها برای همین اینجا هستند. آنها افرادی را به صلاح دید خودشان انتخاب و مانند یک داس در زمین کشاورزی خوشه چینی می کنند. یعنی اگر روزی در فروشگاه، داسی باردی پر زرق و برقش به شما گفت که خوشه چینی انتخاب شده اید، اصلاً نگران نشوید، تنها کاری که باید انجام دهید این است که آخرین وصیتتان را به



ماجرای داس مرگ، با یک ضربه شروع می شود. قرار است دنیا برای انسان ها هیچ نقطه پایانی نداشته باشد و رؤیای دست نیافتنی آنها را تبدیل به واقعیت کند. در این دنیای جدید اگر از بالای ساختمان بیست طبقه ای به پایین پرت شوید و یا دوستان به اشتباهی با تفنگی شما را بکشد؛ شما را به سرعت، به نزدیک ترین مرکز احیا منتقل می کنند تا به زندگی برگردانده شوید